

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که در تبیه چهارم در باب بحث خراج، بحثی فرمودند که آیا این روایاتی که اجازه خریدن خراج و زکات و مقاسمه را داده، آیا منحصر است به خلیفه عام که مثلاً دستگاه خلافت دستشان بوده، یا اگر مثلاً بعضی از اهل سنت بر منطقه مسلط شدند، که عرض کردیم در آن زمان، دیروز دیگر مفصلاً گفتیم، از سنی ها غیر سنی ها، شیعه غیر امامی، شیعه امامی، توضیحاتش را به لحاظ تاریخی عرض کردیم، آیا یک به اصطلاح سلطان غیر عام، دو، سلطان غیر شیعه، غیر سنی، یا شیعه باشد، امامی باشد یا غیر امامی، البته مرحوم شیخ امامی و غیر امامی را بیان فرمودند. یا کافر باشد، حکم اینها چیست؟

عرض کنم که بعد ایشان دیروز یک مقداری از مطالب را خواندیم، دیگر بعد همین ترتیش را عرض کردم. نحوه بحث بر می گردد در حقیقت در این جور مسائل به آن نحوه ای که فقیه تفکر خودش را بر آن بنا گذاشته، مثلاً مرحوم شیخ قدس الله سره خیلی تقید کرده که مثلاً حدود روایت را بیان بکند.

خب عده ای هم دیدیم که از راه حرج وارد شدند. عده ای هم گفتند مثلاً اصلاً اطلاقات وجود دارد که اینها استحقاق این مقام وجود ندارند. این روایات تقیه صادر شده بر فرض هم رابطه قبول بکنیم تقیه، و هلم جرا. عده ای دیدیم مثل مرحوم مقدس اردبیلی حتی در روایات مناقشه سندی کردند. که دیگر چون این بحث ها گذشت دیگر تکرار نمی خواهیم بکنیم. عده ای از باب حرج. طبیعتاً همان نحوه تفکری که در اصل مطلب هست، خواهی نخواهی در این خصوصیات هم تأثیر گذار است. همان طوری که آنجا فکر کردیم.

عرض کردیم نکته ای را که ما به ذهن خودمان آمده، ائمه علیهم السلام این مطلب را عملاً اجازه دادند. کسی که در زندگی امیر المومنین (ع) از اول نگاه می کند تا زمان امام عسکری (ع) و بعد دوران غیبت صغری، هیچ در این شکی نمی کند که ائمه علیهم السلام نگفتند به شیعه، حالا ممکن است به بعضی گفتند مثل قصه صفوان جماد که مطلقاً در کار اینها واحد نشوید، مطلقاً زکاتی که اینها گرفتند نخرید، خمس که دارد اصلاً بالخصوص، مثلاً اموالی را که به عنوان غنیمت آوردند و توش خمس هست از آن مصرف نکنید. جاریه ای که از خمس هست، معادنی که در آنها خمس هست، انصافاً وقتی آدم نگاه می کند مجموعه، یک مجموعه بزرگی است، نه اینکه حالا یک دو تا روایت و سه تا روایت و سند و اینها، و یک مجموعه تاریخی طویل و عریضی است. در حدود ۲۵۰ سال که خود در عهد ظهور

امامت سلام الله عليهم، بقیه اش که در دوران غیبت صغری، نداریم که مثلاً امام (ع) بفرماید که این زکات را نخرید، حالا یک عده ای گفتند از باب حرج یک عده ای گفتند خصوص این روایات، و هلم چرا دیگر بحثهایش گذشت من دیگر نمی خواهم وارد بحث بشوم. آن که به ذهن بنده سراپا تقصیر رسید، عرض کردیم این روایات را باید در ذوق و در به اصطلاح مجموعه اهل بیت (ع) نگاه بکنیم، ائمه عليهم السلام، در مجموعه نگاه کرد. اگر در آن مجموعه نگاه بکنیم این طور به ذهن می آید ائمه عليهم السلام چون عملاً از دنیای اسلام، از آن وضعی که مسلمان ها داشتند خارج نشدند. چون اگر بنا بود که زکات و خراج و مقاسمه و بقیه اموالی که در دولت هست، اینها باطل باشد، با آن معامله نشود، این معنایش مثل همین خوارج مثل زیدی ها، خب زیدی ها هم همین کار را می کردند. می رفتند یک گوشه ای تشکیل حکومت می دادند نه از خراج سلطان می گرفتند برای اینکه با سلطان می جنگیدند. نه از خراجش می گرفتند نه از زکاتش. خوارج هم همین کار را می کردند، در میان سنی ها خوارج، و در میان شیعه ها زیدی ها.

و عرض کردیم زیدی ها این طور نبود، درست است حکومت معروفشان در یمن در زمان غیبت صغری است، اما حکومت های جزئی که در شمال ایران داشتند سال ۲۵۰ اینها از همان جا ادعای به اصطلاح خلافت و امامت کردند و بیعت گرفتند و کاملاً از دستگاه جور به اصطلاح جدا شدند. این زمان امام هادی (ع) است. مخصوصاً اگر راست باشد که ابو مسلم هم به حضرت صادق (ع) نامه ای نوشت که شما مثلاً بیایید خراسان و خراسان را ما برای شما می گیریم، و حضرت موافقت فرمودند، بلکه بنا بر معروف نامه او را آتش زدند، شمعی بود، در شمع سوزانند.

س: نمی تواند فقیه تمسک به عموم به اطلاقات این روایت بکند، می تواند یعنی؟

ج: عرض کردم دیگر این یک بحثی است در اینجا همین مرحوم شیخ می گوید که مثلاً فالذی اتخیل انه کل مزداد منصف التأمل فی کلماتهم یزداد له هذا المعنا وضوحاً، این معنا که خاص است به آن سلطان عام. ایشان می گوید فما اتب به بعض

س: خب شیخ انصاری می گوید فقیه دیگر

ج: چرا دیگر خب من گفتم منشأش را گفتم یکی می گوید حرج، یکی می گوید فلان، طبق همان وجوهی که تصور کرده...

بعد ایشان می فرماید فما اتب به بعض ظاهرها مرادش صاحب جواهر است. عرض کردیم در چند جا کتاب های شیخ از صاحب جواهر

تعبیر به بعض کرده، بعض، و خوب هم نیست انصافاً چون استاد ایشان است، احترام استاد بالاتر است. و شخص مخصوصاً شیخ که

خیلی مقید به این مسائل هست. در بحث غیبت هم ایشان فرمود که کلمات علما در حق علمای آخرین اینها غیبت حساب می شود و درست نیست، مخصوصا که خود ایشان این مطلب را دارند، شأن ایشان نبود.

فما انتب به بعض فی دعوا عموم النص، همین که شما دارید می گوید. در جواهر می گوید نه این اطلاق دارد، عموم دارد و کلمات الاصحاب، مرحوم شیخ می گوید مما لا ینبغی ان یغتر به، به این مغرور نشوید، یعنی به حساب فارسی ما گول این حرف ها را نخورید، یعنی گول حرف های جواهر را.

علی ای حال کیف ما کان انصافا تعبیر ایشان مناسب نیست. تعبیر غیر مناسبی است. حالا ما چون خواندیم برای احترام شیخ. اصولا این تعبیر، حالا بعضی مثلا در اینجور جاها باز به شیخ حمله می کنند. در یک جاهایی هست که مرحوم صاحب سرائر به شیخ طوسی حمله می کند. باز در مختلف علامه کلامه سرائر را می بیند باز او به سرائر حمله می کند، خود علامه. نه دیگر این باب حمله را ببندید نه اینکه این به او حمله بکند. این جلوی باب حمله گرفته بشود. تعابیری که در شأن بزرگان است به کار برده شود.

خب انصافا جواهر یک مجموعه بسیار عالی است حقا یقال یعنی انصافا کتاب بسیار فوق العاده ای است. خودش هم فقیه بزرگواری است حالا فرض کنید با مبنای فقهی اش قبول نکنیم بحثی است، اما اینکه ایشان فقیه، خودش نه اینکه حالا فقط نقل کلمات باشد، چون جواهر یک مقداری فقاقت خود ایشان است. حالا یک مقداری فرض کنید کلام علامه، دیگران، شیخ جعفر کبیر، دیگران، آورده کلمات را اما اینکه یک جاهایی را خود ایشان به عنوان فقاقت شخصی خودش مطرح می کند انصافا قابل اعتناست یعنی ما هم بنده را هم که می دانید اهل تعبد نیستیم. انصافا لطایف و ظرایف در کلمات ایشان فراوان است.

به ذهن می آید این تعبیر شاید خوب نباشد.

علی ای حال کیف ما کان بله، ایشان می گوید فالقول بالاخصاص کم استظهره فی المسالک و فلان، و جعله الاصح فی الرياض، مرحوم سید علی طباطبایی، لا یخلو عن قوة، خود شیخ نظر مبارکشان به اختصاص به اهل سنت است. شامل شیعه نمی شود، شامل مومن نمی شود.

لکن انصاف قضیه این است که من فکر می کنم من تصادفا فرصت هم نشد جواهر را نگاه کنم، چون طولانی هم اینجا نوشته از صفحه ۱۹۰، اما فکر می کنم اگر کسی مجموعه روایات را به ضمیمه سیره اهل بیت علیهم السلام ببیند، با این نکته ای که من بنده سراپا تقصیر به ذهنمان رسید، یعنی هدف ائمه علیهم السلام این بوده که آن طائفه ای که حق است و آن راهی که حق است، این جدا از بقیه نشود. این در

متن عالم اسلامی بماند. نکته را دقت بکنید. این جدا نشود. این در متن عالم اسلامی فرض کنید حالا منصور دوانقی یا در بنی امیه مخصوصا خب می دانید بعضی از این بنی امیه خیلی کارهای زشت، اعمال قبیح، حالا آن قرآن پاره کردن و الی آخر آن همه اعمال او شاید در فارسی ترجمه نشده، اعمال قبیح غیر از آنها هم دارد که جای گفتنش نیست اینجا. غرض اینکه چنین افرادی را ائمه، زمان امام صادق (ع) هم هست، یک مقدارشان بعضی فسقه فجرة زمان امام باقر (ع) و کارهایی که کردند، انصافا هدف ائمه علیهم السلام این بود که شیعه و این طریقه صحیح این در جامعه اسلامی بماند و اینها تحمل مشاگل بکنند تا حرف صحیح به گوش عامه مردم برسد.

چون اگر شما عرض کردم بنا بشود که جدا بشوید فرض کنید مثل زیدی ها رفتید در یمن، خب دیگر حرفهای شما بر فرض هم حق باشد به گوش اهل بغداد و کوفه و بعد ایران و اینها نمی رسد دیگر. خواهی نخواهی نمی رسد. خواهی نخواهی دولت که با شما می جنگد دولت بنی عباس که با شما می جنگد، قطعاً قبل از جنگ به قول امروزی فیزیکی جنگ فرهنگی با شما خواهد کرد دیگر. این قطعی است دیگر. شما را بدنام می کند، شما را نسبت های زشت می دهد و الی آخره.

این مردم بدبخت این مردم عادی، محرومیت، اگر ما این جور بفهمیم یعنی یک مجموعه از این روایات با سیره عملی اهل بیت (ع) مخصوصا این سیره ای که به حسب ظاهرش ۲۵۰ سال است،

س: استاد این تقیه اجتماعی نبود یعنی؟

ج: احتمال دارد گفتم خواندیم از کلام مرحوم صاحب مقدس اردبیلی هم خواندیم. عرض کردیم تقیه خیلی بعید است. ۲۵۰ سال تقیه خیلی... تازه حالا ما چند سالش را هم حذف کردیم یعنی چند سالش را هم حساب نکردیم و الا خب یک چند سالی که حضرت رضا (ع) ولی عهد بودند، شخص دوم مملکت بودند. نه اینکه حالا خرید و فروش غلات و اینها. به حسب ظاهر شخص دوم، مخصوصا چون می دانید که ولایت عهدی حضرت رضا (ع) رسماً اعلام شد. این طور نبود که مثلاً مأمون در مرو بعد آن متن ولایت عهدی نوشته شد. عرض کردم این متن ولایت عهدی را مرحوم علی بن عیسی اربیلی در کشف الغمه متن کاملش را آورده، خیلی هم عجیب است انصافا. می گوید همان خط اصلی که مأمون نوشته، و پشت سرش هم حضرت رضا (ع) نوشتند. می گوید بعضی از خدام حرم آستانه مقدسه حضرت رضا (ع) آوردند که خط خود حضرت هست و بوسیدم و خط خود حضرت پشت آن نامه رسمی که یعنی این به صورت یک عهدنامه رسمی، یک فرمان رسمی حکومتی توسط مأمون دستور مأمون نوشته شد و پشت سر همان ورقه را هم حضرت رضا (ع) به خط خودشان مرقوم فرمودند. متن کامل هر دو را هم ایشان آورده است.

س: الان موجود است در آستان؟

ج: دیگر بعد از علی بن عیسی کسی ندیدم نقل بکند. آخرین نفری که ششصد و خرده‌ای است ایشان. آخرین نفری که دیدیم ایشان است. قبل از ایشان هم ندیدیم. نه حالا بعد از ایشان چه بوده، حالا آن طرف جعل و تضویل کرده، خیلی بعید می‌دانیم چون ایشان هم واقعا مرد با فضل و بزرگواری است. خیلی بعید است چنین عمدی بر او مشتبّه بشود. نامه و خصوصیت ورق و اینها اینکه نامه از آن زمان موجود باشد، عرض کردم یک رساله‌ای از شافعی هست در مصر نگهداری می‌شود ادعا شده سال ۱۹۵ تاریخ کتابتش است. همین قرآنی که اخیرا پیدا کردند در بیرمنگام انگلستان البته دو ورقش متأسفانه خیلی ناقص است، احتمال می‌دهند تاریخ خود ورقه، خود نه نوشتن، خود ورقه قبل از ولادت پیغمبر (ص) است. سال‌های ۵۷۰ میلادی است. پوست گوسفند هم هست، آهو نیست. دو صفحه‌اش فعلا موجود است.

خود قرآن نوشتار احتمالا سال هفتم هجری باشد. فعلا اگر راست باشد این حرف‌هایی که اینها گفتند چون از بس اینها دروغ می‌گویند آدم صحت و سقمش را تشخیص نمی‌دهد. اگر این مطالبی که گفتند راست باشد قدیم‌ترین ورق و قدیم‌ترین خط قرآن همین است. همین دو برگه‌ای که هست.

عرض تعجب نکنید که مثلا از سال دویست که مثلا حضرت حدود ۲۰۰ آمدند خراسان چطور شده؟ همین الان غیر از حالا مصر و اینها، مصر که تاریخ پنج هزار ساله دارد. همین دنیای اسلام، چون دنیای اسلام مکه و مدینه متأسفانه با اینکه تاریخ قدیمی دارند، عرض کردم چند بار، در هیچ موزه‌ای در دنیا یک اثر خطی حالا روی سنگی باشد، روی استخوانی باشد، روی کتف شتری باشد، روی چرمی باشد، اثر خطی از مکه و مدینه که قبل از اسلام باشد، شعر جاهلی باشد، پیدا نشده است. اگر باشد همین مصحف است دیگر، اگر باشد، این هم سال هفتم هجری است. قبل از اسلام نداریم. هیچ جای دنیا چنین چیزی، این همه ما در مصر و چین و خود ایران، خیلی قبل از اسلام داریم. در خود مکه و مدینه نداریم.

علی ای حال کیف ما کان وارد بحث‌های جانبی نشویم. اصل بحث این است که به اصطلاح اگر ما این را هم اضافه بکنیم که دیگر خیلی، مخصوصا اگر راست باشد که حضرت جواد (ع) چون دقیقا پیش من واضح نیست، حالا گفته شده نه ساله داماد خلیفه شدند تا بیست و پنج سالگی، یعنی حدود به اصطلاح شانزده سال ایشان داماد خلیفه بودند. چند سال هم که حضرت رضا (ع) ولیعهد بودند، نه اینکه فقط اجازه دادند، این اگر باشد که بیش از اجازه است اصلا.

خب طبعاً وقتی داماد خلیفه‌اند در دستگاه می‌روند، در خلافت می‌روند، در قصر می‌روند، می‌آیند، تصرفات قضایی می‌شود. لذا عرض کردیم یک شبهه‌ای شاید نمی‌دانم از کدام یکی از علما هم خواندیم، یک شبهه‌ای حتی برایشان بعضی پیدا شده که شاید مجموعه این سیره اصلاً اصل این کار اینها را در مسائل مالی اجازه دادند، نه اینکه فقط شیعه بخرند. گفتند درست است اصلاً مسائل مالی دستگاه، درست است. یا این نظام اداری را اجازه دادند، توضیح دادیم. یعنی ما در اینجا در این مجموعه از اشد داریم که نظام اداری، خلافت غصب شد، اما نظام اداری، اداره جامعه، اداره پست، اداره... این نظام اداری، و نظام مالی را ائمه (ع) اجازه دادند.

س: در نظام امام رضا (ع) اکراه شده بودند آقا که

ج: می‌دانم اکراه شده بود، اما خب این طور نبوده که حضرت مثلاً در دستگاه خلافت نباشند، غذا نخورند،

س: پس چه کار کنند؟ مجبور شدند و

ج: بله آقا

س: یک بام و دو هوا می‌شود. چطور می‌شود اصلش غصبی باشد اما عملکردشان را تأیید کرده باشند؟

ج: عملکرد، نظام اداری، چون جامعه لابد للناس من امام بر او فاجر، این از این باب. عرض کردم ما که قبول نکردیم، به من اشکال نکنید. من که قبول نکردم.

س: استاد نظام قضایی را قطعاً رد کردند دیگر، نظام به اصطلاح قضا و قضاوت و اینها را

ج: خب به همان روایت چرا. اما بگوییم نظام اداری و مالی را قبول کردند. این اشد، نه اینکه من قبول کردم، گفتم مجموعه اقوال، از

این اشد بگیرد تا آن درجه که هیچ

س: نظام اداری هم لازمه اش ظلم ظالم است. این را هم باید قبول بکنیم؟

ج: نه قبول نمی‌شود. اداره جامعه یعنی شما مثلاً

س: اداره جامعه ظلم دارد، فساد دارد، خونریزی دارد، اینها را باید قبول کنیم دیگر

ج: عرض کردیم دیگر در آن قسمتی که ظلم احد یا غصب مالا بعینه نه. چون روایت دارد ما لم یعلم انه ظلم فی احد،

س: تفصیل به چه دلیل؟

ج: خب همین روایت است. نص روایت است. دلیلش نص روایت است. دلیلش عرض کردیم جواب ما از قسمت حضرت رضا(ع) و قسمت حضرت جواد(ع) جواب این بود که چون امام معصوم هستند ما نمی توانیم راجع به آن صحبت بکنیم. چیزی را از او استنتاج بکنیم. اصلاً شأن فقیه نیست که در حد امام معصوم بخواهد صحبت بکند.

آن دو بزرگوار به کنار، بقیه ای که به شیعه اجازه دادند که جای خودش. عرض کردیم از آن رأی تند از آن طرف، نه اینکه من قبول کردم به من اشکال نکنید، من دارم نقل رأی می کنم، از آن رأی تند از آن طرف، تا این رأی مرحوم مقدس اردبیلی، از این طرف و مرحوم فاضل قطفی که هیچ چیزی را اجازه نمی دهند. حتی خرید و گندم غلات و به اصطلاح زکات و خراج اجازه نمی دهند.

از این طرف تند به این طرف تا آن درجه آن طرف. ما عرض کردیم انصافش این است که خود نظام اداری، نظام مالی، خود تشکیلات، بله، نظام مالی به این معنا که اگر طبق شرایط شرعی زکات را آمدند به اندازه گرفتند، فقط این ظالم گرفته، در آن مال هم ظلم بعینه نشده، ائمه(ع) اجازه خریدن دادند. این مقدارش واضح است.

کما اینکه این مقدار هم حکم ولایی نیست که در زمان باید یک فقیهی آن را اجازه بدهد. شیعه بدون اجازه ولی فقیه هم می تواند برود فرض کنید در مراکش زندگی می کند، در تونس در یک کشور عربی دور، اسلامی، در اندونزی، می تواند اگر می داند در این کار ظلم به خصوصی نشده احتیاج به اجازه از ولی فقیه هم ندارد. بله، ولی فقیه می تواند یک شرايطی اگر ایجاد شد، یک کشوری شد منطقه ای شد، و این در اختیار شیعه مثلاً قرار گرفت، می تواند بگوید شما که در اینجا هستید، با آن اموال دولت سنی رابطه نداشته باشید. این معقول است، این ممکن است.

خلاصه نظر این حقیر سراپا تقصیر این بود. با مجموعه جمع ادله خلاصه اش این بود. و حکم را هم حکم ولایی معنا کردیم نه حکم تکلیفی. این خلاصه ای که به ذهن خود من رسید. نه آن درجه شدید که بگوییم ائمه(ع) اجازه دادند، نه این درجه این طرف خیلی شدید که بگوییم حرام است و این چند تا روایت تقیه است و اصلاً خریدن خراج و زکات و اینها از مال اینها کلاً، برگردیم به ادله اولیه که اینها ظالم هستند، غاصب هستند، هیچی شان درست نیست. این طرف قصه، آن طرف قصه.

و اقوال هم بود دیگر خواندیم دیگر نمی خواهد تکرار بکنیم.

.....
علی ای حال به ایشان و لذا ایشان می گوید فینبغی فی الاراضی التي بيد الجائر الموافق، مثلاً مدتی همین عراق دست شیعه ها بود. حتی عرض کردم سابقاً یک مدتی همین بغداد حتی کل عراق حتی کل عالم اسلامی دست شیعیان اسماعیلی بود. نمی دانم چند بار گفتم؟ در سال ۴۴۹ تقریباً که شیخ هجرت فرمودند به نجف، سرش هم همین شد دیگر. شخصی از اهل منطقه فسا ایران، که معروف است به بصاصیری، نسبت به فسار در لغت عربی، بصاصیری می گویند علی خلاف القاعدة، فسوی هم می گویند، بصاصیری هم می گویند. ایشان از منطقه فساء بود. ایشان از طرف اسماعیلی های مصر بود. در مصر الخلیفة المستنصر بود. ایشان در بغداد بر خلیفه عباسی القائم بامر الله قیام کرد و او را خاضع خودش کرد. آن وقت در خود بغداد و کشورهای اسلامی تا مدت یک سال خطبه را به نام خلیفه فاطمی می خواندند. که شیعه بودند دیگر، شیعه به اصطلاح من حکومت حسینی، چون یک حکومت عباسی در بغداد بود، حسینی در مصر بود، اموی در اندلس بود، حسنی هم در مصر بود، در یمن بود معذرت می خواهم.

این تا یک سال تقریباً خطبه را به نام خلیفه فاطمی خواندند. حالا شیخ می گوید اینهایی که دست جائر است و موافق است و شیعه هست، این را لابد علی المعاملة علی عینها او ما یوخذ علیها، مراجعة الحاکم الشرعی، اگر دست آن خلیفه عباسی است، همین روایات ائمه (ع) هست اشکال ندارد. دست شیعه افتاد، شیعه ای که غیر مأذون است، او باید برود اجازه بگیرد.

س: ۲۱:۱۲

ج: بله دیگر این طور است. ۲۱:۱۶ از مخالف نه جائر، هر دو را جائر فرض کرده، عادل که نگفته که،

س: مخالف

ج: بله مخالف.

انصاف، هان قبولش، یعنی آدم بعضی فتاوا را همین جور تصور که می کند خیلی به نظرش صاف نمی آید. حالا احتیاج به بحث علمی هم ندارد. اینکه مثلاً اگر بغداد دست شیعه افتاد ولو جائر باشد، این اجازه حاکم شرعی می خواهد، اما دست بنی عباس باشد این اجازه حاکم شرعی نمی خواهد. فکر می کنم همچین خیلی صاف، خیلی صاف

س: می گوید افتاء به همان روایت کنیم؟

ج: هان، این به نظر من، این همان نکته فنی است. احسنتم ایشان. این نکته فنی نحوه اجتهاد است. خوب دقت بکنید. تمام این بحثها را می خوانم، می خواهم کار را آشنا بشوید. نحوه اجتهاد شیخ پنج تا ده تا دوازده تا روایت را جلوی شما گذاشته، به همین روایت نگاه کرده است. خوب معلوم است این روایت ها هم همه مال مخالفین است. این روایت ها همه مال مخالفین است. اگر بنا شد موافق باشد، این را تحت عنوان اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی روات احادیثنا، دقت کردید؟

عرض هم کردم عملاً هم در بغداد من چون در بحث های فقهی خودمان سعی می کنیم به شما عملاً هم نشان بدهیم. مثلاً در این یک سال، طبعاً بعد آن خلیفه بغداد رفت به طرف شمال عراق و بعد هم نامه نوشت به سلاطین که در ماوراء النهر بودند. سلجوقیان حمله کردند و آل بویه بیرون کردند، اصلاً شیعه کلاً از بغداد رفت. اصلاً با خروج شیخ از بغداد آن سلطه ای که حکومت دست شیعه نبود، سلطه دست شیعه بود، آن سلطه ای که شیعه ۱۱۶ سال در بغداد داشتند، بصاصیری هم بعد کشته شد، رفت پی کارش، این قصه هم تمام شد، دو مرتبه بغداد بعد از یک سال برگشت به خلیفه عباسی، خطبه را هم در آنجا به نام خلیفه عباسی خواندند.

علی ای حال درست است یک سال دست شیعیان به قول ایشان جائز افتاد و خطبه هم رسماً به نام خلیفه فاطمی که در مصر بود خوانده می شد، لکن شیخ می خواهد این طور بگوید، اگر این سلطان جائز آمد خراج گرفت، شما اگر بخواهید بروید آن خراج را بخرید، بروید به حاکم شرع مراجعه بکنید، اما بنی عباس که برگشتند دیگر نمی خواهد.

دقت کردید نکته فنی چه شد؟ نکته فنی این مطلب علی خلاف القاعده است. چون اینها جائز هستند. این مقداری که شارع اجازه داد جائز مخالف، جائز سنی، در جائز شیعه نیامده این، پس برگردیم باز به قواعد اولیه. طبق قواعد اولیه تصرفاتش درست نیست، برگردیم به مسئله اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی روات حدیثنا. روشن شد نحوه... آن نکته را اصلاً، من هدفم بیان نکته است. نکته آن کیفیت ورود در بحث است.

ما از راه دیگری وارد شدیم. راه را عوض کردیم. گفتیم مجموعه روایات اهل بیت (ع) را با سیره عملی ایشان در نظر بگیریم. هدف اهل بیت (ع) این بوده که شیعه در میان این خلافت هایی که درست نبوده، حکومت ها، حالا حکومتی که درست نیست می خواهد بنی عباس باشد یا فاطمی مصر باشد. بالاخره درست نیست دیگر، یکی است. هدف اهلیت (ع) این بوده که ما با اینها این مقدار معامله بیه الشراء نه امضاء نظام اداری، نه امضاء نظام مالی، اشتباه نشود، این مقدار که خرید و فروش بشود و شیعه به عنوان مخالف، مثلاً بیاید در مقابل

این حکومت موضع بگیرد و یا حالا قیام مسلحانه یا غیر مسلحانه، یا حکومت بعدی موضع بگیرد، نه این بیاید با همین حکومت‌ها زندگی بکند تا آن کلام واقعی و حق به مردم برسد.

بعد دیگر مسئله دیگر دارد، آخرش هم سلطان کافر. متعرض سلطان کافر شدند. فلم اجد فيه نص وینبغی لمن تمسک باطلاق نص فتوی شاید ظاهرا اشاره به مرحوم صاحب جواهر باشد که ایشان دنبال اطلاق بودند، التزام دخوله فیهما، بگوییم که کافر هم همین طور است، فرق نمی‌کند. کسی که کافر باشد... لکن الانصاف انصرافهما، عرض کردم دقت کردید نکته چه شد؟ نکته شیخ روایاتی را مقابلش گذاشته می‌گوید این روایات مال سنی است، شامل کافر نمی‌شود. این خیلی روشن. مضافا الی ما تقدم فی السلطان الموافق، وقتی ما در سلطان شیعه اشکال بکنیم در سلطان کافر به طریق اولی.

عرض کنم که البته مرحوم شیخ ظاهرا این که توضیح نداده، مراد مبارک ایشان این است که در همین عالم اسلامی سلطان کافر باشد. ظاهرش این طور است. یعنی شخصی سلطان باشد و کافر باشد و در خود دنیای اسلام باشد. چون یک احتمال هست که بحث از سلطان کافر کشور دیگری باشد که دست کفار است. و اینها هم نظام مالی دارند، نظام اداری دارند، آیا می‌شود در آن کشور دیگر از مثلا مالیات‌هایی که می‌گیرند، خرید، فکر نمی‌کنم مراد شیخ این باشد. ظاهراً مراد شیخ در جایی است که مثلا در کشور اسلامی کشور، کشور اسلامی است، زکات هم ممکن است جمع آوری بشود به صورت مالیات طبعاً، ولیکن کافر است، ولیکن دین ندارد. مثل همین قسمتی از ایران دست کمونیست‌ها مثلا بود. فرض کنید مالیات هم جمع می‌کند، کافر هم هست، ایمان به خدا هم ندارد. این زمان‌های ما بعضی از این کشورهای اسلامی بود که مثلا کمونیست‌ها سرکار می‌آمدند. این آیا می‌شود این را خرید یا نه؟

این نکته اش همین است که اشاره کردیم. اگر دنبال...

س: ۲۶:۵۴

ج: نه مالیات می‌گیرد. فرض کنید مالیات ده درصد از گندم می‌گیرد.

س: درباره کافر ما آیه قرآن داریم.

ج: (لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا)؛ یعنی باید حکومت کافر را قبول نکرد. این مسلم است. یعنی این قدر متیقن است.

حالا اگر زور نداریم به قول معروف...

س: اگر پرزور باشد

ج: بله، اگر پرزور باشد. اگر زوری نداریم که در مقابل کافر بایستیم، مالیاتی را جمع کرد، خب اگر مسئله خرج باشد، دنبال خرجیم. اگر دلیل روایات باشد انصافاً روایات انصراف دارد. حق يقال روایت که شامل کافر نمی شود. اگر مسئله آن نکته ای باشد که بنده به ذهنم... هر کدام از آن وجوهی را که ذکر کردیم طبق همان وجوه باید حساب کرد.

در این مسئله هم طبق آن وجوه. طبعاً در درجه اول همین طور که ظاهر آیه مبارکه (ولن يجعل الله للكافرين...) و این مسلم است که حاکم جامعه اسلامی باید کافر نباشد. این دیگر در آن شبهه بر نمی دارد. هیچ کس در این شبهه ندارد. این مسلم است اما حالا اگر غلبه پیدا کرد،

س: آیا این آیه شامل مسلمان هایی که در کشورهای غیر اسلامی زندگی می کند، شامل آنها می شود یا نه؟

ج: در کشورهای غیر اسلامی آن اصلاً عنوان کافرش، عنوان کافر معاهد است. ببینید این یک بحثی است در کافر اقسام کافر، بحث لطیفی هم هست رویش کار بشود خوب است. یکی همان که گفته شده کافر حربی است، یکی کافر ذمی است. کافر ذمی عبارت از کافری است که در دنیای اسلام زندگی می کند، لکن طبق قراری که، ذمه یعنی قراردادی که با نظام دولت اسلامی می بندد که کارهایی را انجام بدهد یا ندهد، مالیات های معینی را پرداخت بکند. این را اصطلاحاً ذمی می گویند. قسم سوم هم هست معاهد می گویند، کافر معاهد. کافر معاهد فرد نیست، مراد از کافر معاهد دولت است. یعنی یک دولت کفری که معاهده دارد با کشور اسلامی. این را اصطلاحاً می گویند کافر معاهد ولو در دنیای اسلام زندگی بکند، این ذمی نیست، فرض کنید مثلاً دولت اسلامی با حکومت فرض کنید من باب مثال سوئد و سوئیس روابط چیز دارد، روابط دارد، قرارداد دارد، این را اصطلاحاً در اصطلاح فقهای می گویند معاهد، در اصطلاح قرآنی میثاق، (و ان كان من قومهم بینکم و بینهم میثاق)

س: چه میثاق؟ میثاق عدم جنگ است نه اینکه میثاق...

ج: نه مرادش همین معاهده است.

س: پس چه؟

ج: میثاق یعنی معاهد، معاهده.

س: معاهده یعنی چه؟ معاهده یعنی...

ج: قرارداد داریم با هم که

س: قرارداد چی؟

ج: قرارداد روابط اقتصادی عدم جنگ یکی از آنها است.

س: نه عدم جنگ...

ج: نه این جزو قرارداد است، نه. بعد هم قرارداد اطلاق دارد یعنی آن قرارداد مثلاً اگر شما اینجا به کافر دیه ندادید، خب آن کشور هم به مسلمان دیه نمی دهد. و لذا چند بار در بحث ولایت فقیه این بحث را مطرح کردیم. گاهی اوقات از اجرای احکام واقعا مشکل پیدا می شود، نه ظاهراً. الان در زمان ما این زیاد است. الان در یک کشور اسلامی بخواهند مثلاً نسبت به کفار یک حکم معینی بگیرند. آن کشور کافری هم که در مقابل است آن هم همین کار را می کند.

س: مقابله به مثل

ج: مقابله به مثل، اصل تقابل به مثل.

س: قبلاً هم همین کار را می کردند.

ج: نه قبلاً بود، این قدر زیاد نبود. الان دیگر رسمی شده سطح جهانی اضافه...

س: ۲۴:۳۰

ج: نه قبلاً هم بود، نمی خواهم بگویم، اصلاً خود قرآن دارد (و ان كان من قوم بينكم فدية مسلمة الى اهله) اصلاً این که خود قرآن است که در قتل است. این در خود قرآن است. این نیست که بعد از پیغمبر (ص) درست شده باشد. من قوم، این قوم است، این مال مثلاً دولت است. الان مشکلش بیشتر شده یک چیز باز عجیب و غریب تری به نام سازمان ملل و حقوق بین الملل و این حرف ها هم پشت سرش شده، که آن دیگر آن مشکلات و شما اگر بخواهید فرض کنید مثلاً دیه زن مثلاً من باب مثال زن یهودی را کمتر بدهید، آنها هم در کشور خودش دیه مرد مسلمان را کمتر قرار می دهد. یا مرد یهودی را کمتر قرار بدهد. که این خودش واقعا یک اشکالاتی است دیگر باید فکریکی از چیزهایی که جامعه اسلامی باید حلش بکند، حاکم اسلامی همین است.

س: خود صاحب مسئله فکر اینها را کرده که اینها را تشریح کرده

ج: خب تشریح کرده، ما نگفتیم، من طرح کردم نگفتم...

س: این معنا ندارد الان بیایم مثلاً کافر ذمی دیه اش برابر با مسلم باشد.

ج: عرض کردم شما باز جابجا فهمیدید. من دارم اولاً اشکال را می گویم، نه به معنای اینکه اشکال وارد است. به قول عرب ها، می گویند چالش به قول ما، حالا اشکال نه. این جزو مسائل چالش برانگیز است. این که جوابش چیست؟ مثلاً جوابش این است که ما بیایم دیه را مساوی بکنیم. این جوابش نیست. حالا مثلاً فرض کنید شرکت بیمه بیايد به عهده بگیرد. ببینید عمر با یک مشکلی پیدا شد، مشکله متعة الحج و متعة النساء، حل این مشکل و چالش را به این دید، و انا احرهما؛ و لذا ما این را اصلاً در آن بحث مطرح کردیم. گاهی واقعاً یک مشکل دنیای اسلام پیدا می کند یک حکم، نه اینکه این ظاهری است، لکن حلش به برداشتن حکم نیست که آن مردک گفت. حلش به این نیست و انا احرهما.

س: ولو موقتاً؟

ج: حالا راهایی است که باید دولت اسلامی در نظر بگیرد تا این مشکل برداشته بشود. چون عادتاً این جور مشکل ها محدود به زمان است، عادتاً، عادتاً این طور است. اینها محدودیت زمانی دارد. یا محدودیت اجرایی دارد. این را دقت... شما خیال نکنید من گفتم بیايد حکم را بردارد و بگوید دیه مساوی است. نه، ممکن است یک شرکت های بیمه قرار بدهد، ممکن است یک حساب خاصی از اموال دولت به عنوان مثلاً جبران این، این قصه را حل بکند که حقوق مسلمان ها در آن کشور ضایع نشود، حکم الهی هم در این کشور پیاده بشود. خوب دقت بکنید. نه بگوید انا احرهما. بر فرض هم ما قبول بکنیم که عمر با یک مشکله ای در متعة النساء و متعة الحج برخورد کرد، حل مشکل به این نیست. هیچ احدی حق ندارد حکم شرعی را به خاطر مشکل بردارد.

من می خواستم، ما در بحث ده پانزده سال پیش این را مفصل توضیح دادیم. چون بعضی از آقایان دیدم بله اگر ما عمر را خلیفه بدانیم اشکال ندارد. ممکن بوده بگوید احرهما. حتی خلیفه حق هم باشد چنین حقی را ندارد. آنچه که در دنیای اسلام ما از مجموعه روایات در می آوریم، احکام الهی چون تابع ملاکات واقعی الهی هستند، به این نیست که عوض بشوند، عمر بگوید من برداشتم، او بگوید گذاشتم، من برداشتم، این حرف ها توش بر نمی دارد. بله، این مشکل هست، این را هم باید قبول بکنیم، خب این که نمی شود که سرمان را

زیر برف بکنیم. این که مشکل هست. این که شما بخواهید دیه مرد کافر را ذمی را کم بکنید، او می آید در آن کشور به شما فشار می آورد روی دنیای اسلام، آن هم می آید کم می کند خراب می کند.

س: این تقدیم اصل ثانوی بر اولی پس به چه معناست؟

ج: نداریم چنین چیزی، تقدیم، دقت بکنید تقدیم، اولاً ما چنین چیزی اطلاقاتی که شما... این بحث سر این است که حکم را عوض نمی تواند بکند.

س: چرا نمی تواند مطلق است معنایش این است

تباکو را حرام می کند دیگر

ج: تباکو را حرام می کند به عنوان اینکه الیوم، الیوم،

س: خب همین موقتا می تواند دیگر

ج: نمی تواند این کار را بکند. موقت هم نمی تواند

س: بابا می گوید الیوم ۲۰:۳۴

ج: می گوید الیوم چون، اجازه بدهید... چون می گوید الیوم، البته حالا خود من آن قصه را قبول داشته باشم یا نه، آن بحث دیگری است. الیوم، این که الیوم به کار می برد، یعنی ایشان به عنوان یک حاکم اسلامی تشخیص داد که باطن این قصه این است. دقت می کنید؟ این باطن را من دارم می بینم، شما تباکو نمی خرید، تباکو مصرف نمی کنید، در حقیقت در حکم محاربه با امام زمان (ع) است. این مقدار، حالا عرض کردم این چون محدود است. محدود به استعمالات محدود می تواند بگوید. اما بگویم انا احرمهما مخصوصاً یک عبارتی در من در همه عبارت اهل سنت ندیدم، انصافش باید بدهم، در بعضی هایش دارد که اگر کسی آمد به من گفتند که مثلاً متعة النساء را انجام داده، حد زانی برایش جاری می کنم. این ذیل را من در همه اش ندیدم اگر بعد آقایان نگاه کردند، به نظر من در همه اش این ذیل نیامده، این ذیل که اگر کسی متعه هم انجام داد، حد زانی بر او جاری می کنم. من در بعضی از متونشان دیدم، در بعضی ندیدم. و کیف ما کان به نظرم در متنی که در مسلم هست این ذیل را ندارد چون عرض کردم کرارا، بخاری این قصه را ندارد. مسلم فقط دارد. بخاری از امیر المومنین (ع) نقل می کند که حرم رسول الله (ص) المتعه، او آنطرف را نقل کرده است. این که نقل می کند که قال عمر متعة ان كانت علی عهد رسول

الله (ص) در صحیح مسلم آمده، در بخاری نیامده است. اما به نظرم در ذیلش حد زانی ندارد، حالا نمی دانم اگر نگاه بکنید این دستگاه را، به نظرم

س: ۳۵:۵۱

ج: او عاقب دارد لا حد الزانی، تعبیر حد الزانی به نظرم در مسلم نیامده، اگر مسلم، مسلم را اگر می خواهید نگاه بکنید عمران بن حسین بزنید چون عمران از او نقل می کند. عن عمران بن حسین عن عمر که این مطلب را گفت.

علی ای حال کیف ما کان وقت ما تمام شد. پس بنابراین البته چون من بحث کافر را گفتم، یک هدف دیگر هم داشتم، چون ما در این بحثمان یک قسم دیگر کافر را هم عده ای من در میان کلمات اهل سنت دیدم، در شیعه هم یا در یک روایت دیدم یا در کلمات بعضی از قدما دیدم. این یک قسم جدیدی است که می تواند امروز در دنیای ما مشکلات تعامل ما را با کفار خیلی خوب حل بکند. نه حربی است، نه ذمی است، نه معاهد است، از آن تعبیر می کنند به کافر مسالم. مسالم در مقابل ذمی است. ذمی چون قرارداد دارد، مسالم قرارداد خاصی ندارد، اما تسلیم نظام آن جامعه است. مثلاً رفت فرض کنید عراق یک کشور اسلامی تسلیم نظام، رفت مثلاً حجاز تسلیم، رفت مصر، به عنوان کشورهای اسلامی، کار نداریم حالا اسلام پیاده می شود یا نه. آمد ایران تسلیم نظام اسلامی است. این را مسالم می گویند و در میان فقه اهل سنت من دیدم، لکن تفصیلش ما غالباً به مسافر، تفسیرش یعنی کافری که از یک کشور مثل اینکه الان می آیند مسافرین تورسم می گویند به اصطلاح، از یک کشور خارجی می آید دو ماه، یک ماه، سه روز، پنج روز، در ایران هست، می رود. در این مدت تسلیم است، این معاهد نیست،

س: خب قانون حقوق چه؟ حقوق و تکالیفش چه؟

ج: آهان. این را می خواهند حالا این بحث حقوق و تکالیف... اگر

س: این در لسان روایات چنین چیزی آمده؟

ج: نیامده نه عرض کردم خودم.

س: ذمی است که

ج: نه ذمی قرارداد دارد. این قرارداد ندارد.

س: یعنی کشتش دیه ندارد

ج: حالا همین. مجموعه کاری که دارد خوب دقت بکنید. این یک قسم چهارمی است از کافر. حالا من فقط اول چون بحث نشده اصلا در مباحث فقه شیعه این نیامده، مسالم. من این را آوردم برای اینکه اگر این باب باز بشود، حکم خیلی از کفار که الان در ایران هستند و ممکن است حتی قرارداد هم نبسته باشند، با این می شود حلش کرد. با کافر مسالم خیلی مطالب، نمی خواهم بگویم قبول دارم، اشتباه، که باز اعتراض به من بکنید یا حکمش چیست. این اگر بابش باز بشود که یک بابی را باز بکنیم به عنوان کافر مسالم، پس یکی ذمی است

س: عقد دائم جایز باشد ۳۸:۲۸

ج: دارد خب، عده ای از علمای ما هم دارند با کافر مطلق اجازه می دهند خب. عرض کنم که

س: آن هم از کشوری آمده بالاخره بین آن کشور

ج: نه آن درست است. عرض کردم حالا مثل اینکه ملتفت نشدید. این را آوردند در مسافر. ما الان بیایم تعمیم بدهیم، نه خصوص مسافر. کسی که اصلا در ایران زندگی می کند در حکومت اسلامی قرارداد هم نبسته، اما تسلیم نظام است. الان در کلمات آنها خصوص مسافر است. قطعا در ایران هم همین طور است. مسافری که دو سه روز می آید که با او قرارداد نمی بندند که.

س: خب از او گذرنامه و ویزا و اینها یعنی قوانین را پذیرفته که راهش بدهند دیگر

ج: خب می گویم، نه قوانین ویزا مهم نیست. در مملکت تصادفی بشود چیزی بشود، فرض کنید قوانین راهنمای رانندگی همه را قبول کرد، نظام آن کشور را قبول کرده، مسافر نظام آن کشور را قبول کرده، عرض کردم به شما خوب دقت بکنید، من هدفم این نیست. اولاً کلمه مسالم در ذهن من در روایات ما نیامده، کافر مسالم. ثانياً فکر می کنم یا توی مبسوط شیخ یک جایی دیدم، در متون شیعه، یعنی در کتب شیعه دیدم. اما در متون اهل سنت دیدیم و گفتند مراد از مسالم یعنی مسافر خوب دقت بکنید.

الان هم در ایران هست خب مسافر می آید. این چهار روزه که با او قرارداد دمه نمی بندند. پنج روزه. بحث من سر این مقدار، اولاً این که این عنوان را ما می توانیم درست بکنیم یا نه؟ این یک. دو: اگر درست هم کردیم تعمیم بدهیم، خصوص مسافر نه. یک کافری است که سال ها در ایران زندگی می کند، شناسنامه ایرانی هم دارد، دمه هم نبسته، اما تسلیم نظام است. خوب دقت بکنید. بیایم این یکی را هم به اقسام کفار اضافه کنیم.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه - ۱۳۹۶/۰۲/۱۹

موضوع: خارج فقه

صفحه ۱۷

جلسه: ۱۱۲

هدف ما فقط همین بود که این مطرح بشود تا جوابش پیدا بشود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين